**ارائه راه حلی به سوال کلیدی "انباشت سرمایه" رُزا لوکزامبورگ**

فشرده ایی از آنچه روزا می گوید: روزا لوکزامبورگ در کتاب "انباشت سرمایه" خود و بعد تر در کتابچه "ضد نقد به کتاب انباشت سرمایه" خود، به شکل فشرده بر این باور است که مارکس نتوانسته انباشت مداوم سرمایه را به عنوان سسیستمی قائم به خود را تکمیل یا ثابت نماید به علت بیماری و بعد تر مرگ. و آنچه را هم که تکمیل کرده است جوابگوی معضل انباشت مداوم سرمایه نیست. دلیل روزا این است که مارکس نقد خود را به نظام سرمایه داری بر محور تنها دوطبقه استوار کرده است طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر و از این بیشتر او همه سرمایه های کشورهای متفاوت را یک سرمایه در یک کشور و همه کارگران کشورها را یک کشور انتزاع یا اساس تحلیل و باورش قرار داده است. رُزا بر این باور بود که سرمایه داری سیستم قائم به بخود نیست و برای ادامه حیات (انباشت و باز انباشت و تداوم یا بازتولید) نیازمند مصرف اجتماع سومی به غیر از کارگران و سرمایه داران است که ماازاد تولید را به مصرف برساند تا ارزش اضافی متحقق شود و انباشت صورت پذیرد. استدلال روزا این است که اگر نرخ استثمار را 100% به حساب آوریم آنطوریکه مارکس به حساب می آورد (یعنی مترادف دقیقا آنچیزی که سرمایه دار به همه کارگرانش می پردازد) یعنی این ارزش اضافی که به شکل کالای مازاد در دست سرمایه دار قرار می گیرد. البته از یاد نبریم یک 100% دیگر کالاها را هم سرمایه دار بابت سرمایه ایی که به گردش انداخته به انضمام آن مازاد در دست دارد. (که در نقد رُزا به آن اشاره نشده است) که همه آنها می بایست فروخته شود تا سرمایه دار به پول مازاد یا ارزش اضافی تحقق یافته دست یابد. تا بتواند احیانا انباشتی در کنار مصرف شخصی خود انجام پذیرد. روزا می گوید کارگران تنها می توانند با دستمزدهایشان نصف ارزش اضافه را تحقق بخشند یعنی آن بخش از کالاهاییکه بابت بازگرداندن نصف پول اول سرمایه دار یا نصف ارزش اضافه و یا یک چهارم کالاهای کل تولید شده را تحقق می بخشد. حالا باقی این کالاها (سه چهارم دیگر) تکلیفش چه می شود که آنها را می خرد؟ ( البته رُزا همانطوریکه گفته ایم توجه نداشته که صحبت نه نصف ارزش اضافه بلکه سه برابر آنچیزیست که رُزا تصور کرده است. رُزا می گوید این ارزش اضافی به هیچوجه بر خلاف ادعای مارکس تحقق نمی یابد مگر توسط خریدارانی خارج از این دوطبقه. فئودال و زمینداران کوچک و رعیت، خرده بورژوا صعنتگر پیشا- سرمایه داری و یا به بیانی همه قوای پیشا-سرمایه داری، خریداران آن کالای مازاد می باشند. وقتی بورژوازی، دیگر در کشور خود، این قوای سوم را جزیی از سیستم خود می کند بناچار رو بسوی بیرون و کشورهای دیگر و بازارهای جدید می گذاردد که به قول رُزا شروع کلونیالیزم و امپریالیسم برای بازار کالاهای مازاد خود و منابع طبیعی و اولیه دیگر کشورها به حرکت در می آید که سبب جنگها و میلیتاریسم به سبب برخورد با کشورهای سرمایه داری دیگر که در پی بازارهای جدید شده اند می شود که در جهت حل مسئله تحقق ارزش اضافی خود می باشند. آما در انتها با ادغام این کشورهای پیشا سرمایه داری به حلقه سیستم جهانی سرمایه داری و تولید مازاد خود آنها، دیگر پایان نظام سرمایه داری هم خواهد بود؛ پایان کشورهای پیشا سرمایه داری به دلیل وابسنگی کشورهای سرمایه داری به آنها، پایان سرمایه داری هم بدین ترتیب خواهد بود. این خلاصه ایی از بحث رُزا می باشد.

من بحث خود را بانقل قولهایی از رُزا در توضیح آنچه که من در بالا توضیح داده ام می آورم بعد پایان نقل قولهای رُزا بحث خود را ارائه می دهم. بحث من بحثی ست که از درک خود از مارکس و با ارائه نوع تازه ایی برخورد به مسئله انباشت است که کلا متفاوت از دیگران می باشد، بحثی ست که منتقدان رُزا کلا به آن بی توجه اند و انگار خود آنها هم از همان معضل ندیدن اصل راه حل مثل رُزا در توضیح مسئله انباشت ناتوان می باشند، و درک نکرده اند که این موضوع خرید سرمایه دار در دیپارتمنت یکم است که کلا کلید رمز حل مسئله رُزا در انباشت و تحقق ارزش اضافه می باشد. مارکس همین که دو دیپارتمنت تشکیل می دهد یکی دیپارتمنت(بخش) یک، تولید وسایل تولید و دیگری دیپارتمنت دوم تولید وسایل مصرف توجه را می تواند خیلی راحت به اینکه کارگرانیکه در دیپارتمنت یک کار می کنند نیاز به خرید تولیدات خود در دیپاتمنت یکم ندارند و طبیعتا خریدشان مربوط به دیپارتمنت دوم کالاهای مصرفیست.

 رُزا در کتاب "انباشت" ش به مارکس ایراد می گیرد که در پاسخ این سوال که چه کسی مازاد تولید را می خرد می گوید مارکس دائما می گوید سرمایه دار، آما مارکس روشن نمی کند چگونه این ممکن است. آما رُزا از درک اینکه چگونه این خرید توسط سرمایه دار ممکن است و در عین حال ارزش اضافی هم متحقق می شود در چگونه گی آن متحیر است. برای رُزا خرید سرمایه دار بدون اینکه مسئله انباشت را منتفی سازد امکان پذیر نیست. البته درست است که این شکل واضع پاسخ به رُزا در کاپیتال مارکس غایب است. شاید بخاطر اینکه خود مارکس نتوانسته دو مجلد پایانی را خود به اتمام برساند.

رُزا رشته تحصیلی و دکترایش در اقتصاد می بود. رفیقی رادیکال و در نظریاتش بی پروا و دارای هوشی بالاو مارکسیستی دانا و انقلابی و رزمنده ایی کبیر در جهت منافع طبقه کارگر بوده است که جانش را در این راه هم گذاشته است. هنوز در وزن و قد و قواره رُزا تنها انگشت شمارانی بیش نیستند، نام او همیشه در تاریخ زنده است و همانطور که خود گفت: بودم، هستم و خواهم بود.

**نقل قولها / نمونه هایی از دو کتاب - انباشت سرمایه - و - انباشت سرمایه- یک ضد نقد - روزا لوگزامبورگ:**

"در اینجا ما به هسته مشکل انباشت رسیده ایم و باید با تمام تلاش ها راه های حل را بررسی کنیم. آیا واقعاً این کارگران می‌توانند بخش دوم موجودی اجتماعی کالاها را (برای ایجاد انباشت)مصرف کنند؟ اما کارگران هیچ وسیله ای فراتر از دستمزدی ندارند که از کارفرمایان خود دریافت می کنند برای رفع مایحتاج خود. فراتر از آن دستمزد هیچ شانسی برای مصرف کالاهای متعلق به سرمایه دار برایش وجود ندارد، هر چند نیازهای ارضا نشده زیادی داشته باشند.

آیا خود سرمایه‌داران می‌توانند با گسترش مصرف خصوصی خود، مشتری این بخش آخر کالا(برای انباشت) باشند؟ اگرچه ممکن است این امکان برایشان وجود داشته باشد. اما اگر سرمایه‌داران خود کل ارزش اضافی را مانند آب خرج کنند، دیگر انباشتی وجود نخواهد داشت.

پس چه کسی می تواند خریدار و مصرف کننده آن بخش از کالاها (برای انباشت) باشد که فروش آن تنها آغاز انباشت است؟ تا جایی که دیدیم، نه کارگران می توانند باشند و نه سرمایه داران.

اما آیا در جامعه همه قشرهایی مانند کارمندان، نظامیان، روحانیون، دانشگاهیان و هنرمندان وجود ندارند که نه در میان کارگران و نه در بین کارفرمایان به حساب بیایند؟ آیا همه این دسته از جمعیت نباید نیازهای آنها را برآورده کنند و آیا نمی توانند خریداران تحت تعقیب کالاهای مازاد باشند؟ یک بار دیگر: بله، آنها می توانند برای سرمایه دار منفرد! اگر سرمایه اجتماعی ناخالص را در نظر بگیریم، اگر کارفرمایان را به عنوان یک طبقه در نظر بگیریم، دوباره متفاوت است. در جامعه سرمایه داری همه آن اقشار از نظر اقتصادی فقط آویز طبقه سرمایه دار هستند. اگر بپرسیم کارمندان دولت، روحانیون، افسران، هنرمندان و غیره وسایل خرید خود را از کجا دریافت می کنند، می بینیم که بخشی از جیب سرمایه داران و بخشی از دستمزد نیروی کار (از طریق سیستم مالیات غیرمستقیم) نگهداری می شود). از نظر اقتصادی این گروه ها نمی توانند طبقه خاصی از مصرف کنندگان باشند، زیرا هیچ منبع مستقلی برای قدرت خرید ندارند، بلکه به عنوان انگل در مصرف دو طبقه عمده کارگران و سرمایه داران قرار می گیرند.

بنابراین ما هنوز هیچ مشتری برای بخش دوم کالا نمی بینیم که بتواند فرآیند انباشت را آغاز کند.

در اینجا به اصل مشکل می پردازیم. مارکس در جلد دوم سرمایه، مانند جلد اول، پیش‌فرض می‌گیرد که تولید سرمایه‌داری تنها و انحصارا شیوه تولید است. او در جلد اول می گوید:

"در اینجا ما تجارت صادراتی را در نظر نمی گیریم، که به وسیله آن یک کشور می تواند کالاهای تجملی را به وسیله تولید یا معیشت در مبادلات تبدیل کند و بالعکس. برای بررسی یکپارچگی موضوع تحقیق خود، فارغ از همه شرایط فرعی مزاحم، باید با کل جهان به عنوان یک ملت برخورد کنیم و فرض کنیم که تولید سرمایه داری در همه جا برقرار است و خود همه شاخه های صنعت را در اختیار گرفته است."

و در جلد دوم:

«به جز این طبقه، طبق فرض ما - سلطه عمومی و انحصاری تولید سرمایه داری - هیچ طبقه دیگری جز طبقه کارگر وجود ندارد.»

در این شرایط فقط سرمایه داران و کارگران در جامعه وجود دارند. دیگر طبقات، تولیدکنندگان و مصرف کنندگان دیگر در هیچ کجا یافت نمی شوند. در آن صورت، تولید سرمایه داری با این پرسش لاینحل مواجه می شود که در بالا سعی کردم به آن اشاره کنم.

شما می توانید آن را هر طور که می خواهید بچرخانید و بچرخانید، اما تا زمانی که ما این فرض را حفظ کنیم که طبقات دیگری جز سرمایه داران و کارگران وجود ندارند، هیچ راهی وجود ندارد که سرمایه داران به عنوان یک طبقه بتوانند از کالاهای مازاد خلاص شوند تا بتوانند ارزش اضافی را به پول تبدیل کرده و در نتیجه سرمایه را انباشته کنند.

اما فرض مارکس تنها یک پیش‌فرض نظری است تا بررسی را ساده‌تر کند. ...

(تا اینجا نقل قولها از کتاب "انباشت سرمایه" رُزا بوده است.) و هر چی بعد این می آید متعلق به "ضد نقد -انباشت سرمایه" است.

تولید سرمایه‌داری به‌عنوان تولید کننده انبوه به مصرف‌کنندگان اقشار دهقانی و صنعتگر در کشورهای قدیمی(سرمایه داری) و مصرف‌کنندگان از همه کشورها نیاز دارد. اما به دلایل فنی بدون تولیدات این اقشار و کشورها نمی تواند وجود داشته باشد. بنابراین باید از همان ابتدا یک رابطه مبادله ای بین تولید سرمایه داری و محیط غیرسرمایه داری ایجاد شود، جایی که سرمایه نه تنها امکان تحقق ارزش اضافی را در پول نقد برای سرمایه گذاری بیشتر پیدا می کند، بلکه کالاهای مختلفی را برای گسترش تولید دریافت می کند، و در نهایت با از هم پاشیدن اشکال تولید غیر سرمایه داری، نیروهای کار پرولتریزه جدید را به دست می آورد.

اولاً، رابطه مبادله سرمایه با محیط غیرسرمایه داری آن با مشکلات اقتصاد مبادله ای، روابط اجتماعی امن و تقاضای محدود اقتصاد دهقانی سنتی صنعتگران خرد مواجه می شود. در اینجا سرمایه از «وسیله قهرمانانه» یعنی تبر خشونت سیاسی استفاده می کند. اولین اقدام آن در اروپا تسخیر انقلابی اقتصاد مبادله ای فئودالی است. در خارج از کشور، با انقیاد و نابودی جوامع سنتی، عمل تاریخی جهانی تولد سرمایه را موجب می شود، از آن زمان به بعد پدیده دائمی انباشت آغاز می شود. سرمایه اروپایی از طریق تخریب روابط بدوی مبادله ای در این کشورها، درها را به روی مبادلات و تولید کالا می گشاید، جمعیت را به مشتریان کالاهای سرمایه داری تبدیل می کند و با یورش گسترده به منابع طبیعی و گنجینه های انباشته آنها، انباشت خود را تسریع می بخشد. از آغاز قرن نوزدهم، سرمایه انباشته از اروپا در همین راستا به کشورهای غیرسرمایه داری در سایر نقاط جهان صادر شده است، جایی که مشتریان جدید و در نتیجه فرصت های جدیدی برای انباشت در ویرانه های اشکال بومی تولید پیدا می کند.

بنابراین سرمایه داری به دلیل روابط متقابل خود با اقشار و کشورهای غیرسرمایه داری اجتماعی گسترش می یابد و به قیمت آنها انباشته می شود و در عین حال آنها را کنار می راند تا جای خود را بگیرند. هر چه کشورهای سرمایه داری بیشتر در این شکار مناطق انباشت شرکت کنند، مکان‌های غیرسرمایه‌داری که هنوز به روی گسترش سرمایه باز هستند نادرتر می‌شوند و رقابت سخت‌تر می‌شود. حملات آن به زنجیره ای از فجایع اقتصادی و سیاسی تبدیل می شود: بحران های جهانی، جنگ ها، انقلاب.

اما سرمایه با این فرآیند به دو صورت نابودی خود را آماده می کند. با نزدیک شدن به نقطه ای که بشریت فقط از سرمایه داران و پرولتاریا تشکیل می شود، انباشت بیشتر غیرممکن خواهد شد. در عین حال، حاکمیت مطلق و تفکیک ناپذیر سرمایه، مبارزه طبقاتی را در سراسر جهان و هرج و مرج اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را چنان تشدید می‌کند که مدت‌ها قبل از آخرین پیامدهای توسعه اقتصادی، باید به شورش پرولتاریای بین‌المللی علیه وجود حاکمیت سرمایه منجر شود.

این به طور خلاصه، برداشت من از مشکل و راه حل آن است. در نگاه اول ممکن است به نظر برسد که یک تمرین کاملاً نظری است. و با این حال معنای عملی مشکل در دست است - ارتباط با برجسته ترین واقعیت زمان ما: امپریالیسم. پدیده های معمول خارجی امپریالیسم: رقابت بین کشورهای سرمایه داری برای به دست آوردن مستعمرات و حوزه های منافع، فرصت های سرمایه گذاری، سیستم وام بین المللی، نظامی گری، موانع تعرفه ای، نقش مسلط سرمایه مالی و تراست ها در سیاست جهانی، همه شناخته شده اند. ارتباط آن با مرحله نهایی سرمایه داری، اهمیت آن برای انباشت، چنان آشکار است که طرفداران و دشمنانش به وضوح به آن اذعان دارند. اما سوسیال دموکراسی حاضر نیست به این دانش تجربی بسنده کند. برای یافتن ریشه های واقعی این مجموعه بزرگ و رنگارنگ پدیده های امپریالیستی، باید قوانین اقتصادی دقیقی را در پس ظواهر جستجو کرد. مثل همیشه در این موارد، فقط شناخت دقیق تئوریک مشکل در ریشه‌های آن می‌تواند مبارزه عملی ما علیه امپریالیسم را با امنیت، هدف و زور فراهم کند – که برای سیاست پرولتاریا ضروری است.

شکی نیست که توضیح ریشه های اقتصادی امپریالیسم را باید از قوانین انباشت سرمایه استنباط کرد، زیرا طبق دانش تجربی رایج، امپریالیسم در مجموع چیزی جز یک روش خاص انباشت نیست. اما اگر فرضیات مارکس در جلد دوم سرمایه که برای جامعه‌ای ساخته شده‌اند که در آن تولید سرمایه‌داری تنها شکلی است که در آن کل جمعیت را صرفاً سرمایه‌داران و کارگران مزدبگیر تشکیل می‌دهند، چنین چیزی ممکن است؟

هر قدر که مکانیزم های اقتصادی درونی امپریالیسم را تعریف کنیم، یک چیز بدیهی و عمومی است: گسترش حاکمیت سرمایه از کشورهای سرمایه داری قدیم به مناطق جدید، و رقابت اقتصادی و سیاسی آن کشورها برای بخش های جدید جهان. . اما مارکس، همانطور که در جلد دوم سرمایه دیدیم، فرض می‌کند که کل جهان یک ملت سرمایه‌داری است، و همه اشکال دیگر اقتصاد و جامعه قبلاً ناپدید شده‌اند. چگونه می توان امپریالیسم را در جامعه ای توضیح داد که دیگر فضایی برای آن وجود ندارد؟

در این مرحله بود که تصمیم گرفتم که باید نقد خود را شروع کنم. فرض تئوریک جامعه ای از سرمایه داران و کارگران تنها - که برای اهداف معین تحقیق منطقی ست (مانند جلد اول سرمایه، تحلیل سرمایه فردی و عمل استثمارهای آن در کارخانه) دیگر زمانی که به آن می پردازیم کافی به نظر نمی رسد با انباشت سرمایه اجتماعی ناخالص از آنجا که این نشان دهنده روند واقعی تاریخی توسعه سرمایه داری است، اگر کسی آن را از همه شرایط واقعیت تاریخی انتزاع کند، درک آن برای من غیرممکن به نظر می رسد. انباشت سرمایه به عنوان فرآیند تاریخی در محیطی از شکل‌بندی‌های مختلف پیشاسرمایه‌داری، در یک مبارزه سیاسی دائمی و در روابط اقتصادی متقابل توسعه می‌یابد. چگونه می توان این روند را در یک داستان تئوریک بدون خونریزی که تمام این زمینه، مبارزه و روابط را ناموجود اعلام می کند، به تصویر کشید؟

به‌ویژه در اینجا ضروری به نظر می‌رسد، در روح نظریه مارکسیستی، پیش‌فرض جلد اول را کنار بگذاریم و تحقیق در مورد انباشت را به‌عنوان یک فرآیند کلی که متابولیسم سرمایه و محیط تاریخی آن را شامل می‌شود، انجام دهیم. اگر کسی این کار را انجام دهد، آنگاه توضیح فرآیند آزادانه از نظریه‌های اساسی مارکس پیروی می‌کند و با بخش‌های دیگر آثار اصلی او در زمینه اقتصاد سازگار است.

خود مارکس فقط مسئله انباشت سرمایه ناخالص را مطرح کرد، اما پاسخ او فراتر از این نبود. او ابتدا آن جامعه سرمایه داری ناب را به عنوان مبنایی برای تحلیل خود انتخاب کرد. اما او نه تنها این تحلیل را به نتیجه نرساند، بلکه از این سؤال اصلی نیز جدا شد. به منظور نشان دادن تصور خود، چند مدل ریاضی ساخت، اما به سختی از اهمیت آنها برای امکانات اجتماعی عملی و تأیید آنها از این منظر شروع کرده بود، زمانی که بیماری و مرگ او را مجبور به توقف نوشتن کردند. به وضوح حل این مشکل به شاگردان او واگذار شد (مانند بسیاری دیگر)، و انباشت من تلاشی در این راستا بود."

**پایان نمونه ها / نقل قولها.**

**ارائه راه حلی به سوال کلیدی "انباشت سرمایه" رُزا لوگزامبورگ**

وقتی رُزا سیستم سرمایه داری را که مارکس در مانیفست بزرگترین نیروی مولده ایی می داند که در کمتر از یک قرن بیش از کل تولید بشری، ما قبل خود بارآوری و تولید می کند، آنرا سیستمی قائم به ذات(خود) نمی داند. این یعنی به هم ریختن کل نگاه ماتریالیستی به تاریخ یا ماتریالیسم تاریخی. اگر سرمایه داری با این همه قدرت تولیدی فقط با اتکا به جوامعه بدوی می تواند زنده بماند، پس نظامات دیگر، که دیگر هیچ. مسلما از نگاه مارکس و همه مارکسیستها سیستم سرمایه داری سیستمی خود باز تولیدگر ست و هیچ نیازی به جوامعه بدوی برای باز تولید خود ندارد. توضیحی که در دنباله می آید تلاشی ست در جهت روشن کردن همین قائم به ذات بودن سیستم سرمایه داری، که اُس و اساس ایده نقد روزا به مقوله انباشت سرمایه و بازتولید سیستمی مارکس است.

جان کلام اینکه آنطوریکه روزا به مسئله نگاه می کند این است که همه تولیدات برای مصرف مستقیم کارگران یا کالاهای مصرفی ست که با مصرف مستقیم کارگران مربوط است. یعنی کارگران هستند که همه تولیدات را می خرند و چون نمی توانند همه را بخرند انباشت یا باز تولید سرمایه هم ممکن نیست. رُزا نتوانست متاسفانه تشخیص دهد که بیش از 80% تولیدات ربطی به مصرف مستقیم کارگران و تحقق ارزش اضافی توسط مصرف آنان ندارد. این خرید و فروشها مابین خود سرمایه داران صورت می پذیرد. این مشکل برداشت برای رُزا مطمئنا با در اختیار نداشتن همه شواهد مادی تولید در عرصه های متفاوت رخ داده است.

برای روشن شدن موضوع می بایست به مثالهای مادی رجوع کرد. امروز روز در قیاس با زمان رُزا اکثر کالا ها شکلهای پیچیده تری پیدا کرده اند و تا کالایی شکل نهایی خود را بگیرد می بایست از مراحل متفاوتی گذر کند و در هر گذر این قطعات ساخته و فروخته می شود و ارزش اضافیش محقق می شود و این پروسه هر چند درون سرمایه ثابت است آما بخشی از سرمایه ثابت به عنوان ابزار تولید نیست بلکه جزوه مواد خام و مواد ساخته شده ایی ست که بخشهای لازم یک کالای تمام شده را بوجود می آورند.

البته مارکس با مثال پارچه کتان و چگونگی پروسه کشت کتان تا نخ ریسی آن و تا تبدیل آن به پارچه و بعد آن رنگرزی و بعد آن تبدیل شدنش به لباس مراحل متفاوتی را که یک کالا در شکل نهایی ش پشت سر می گذارند را در مثالهای متفاوت و همچنین به شکل ریاضی عرضه نموده است. که در هر مرحله، یکم کشت و برداشت پنبه، دوم تبدیل به نخ شدن آن و بعد سوم پارچه شدن و چهارم تبدیل به مثلا کُت شدن، خرید و فروشی در هر مرحله کامل شده است که ارزش اضافی را در هر مرحله به شکل کامل متحقق می نماید و آن بازتولید تا سه مرحله قبل چهارم تداوم می یابد بدون اینکه این کالا نهایی شده باشد اینجا مثلا در هیئت یک کُت در انتهای این زنجیره خرید و فروش های متفاوت ظاهرمی شود.

 به عنوان مثال یک ماشین معمولی امروز حدود 30 هزار قطعه در آن بکار می رود که ساخت قطعات آن توسط تولیدی ها متفاوت مهیا می شود. (صدها تولیدی مستقل) قسمت موتور و جعبه دنده که از صدها قطعه تشکیل شده و این قطعات هم دهها تولید کننده مستقل در تولید آن نقش دارند و همچنین ترنزمیشن از ده ها قطعه که باز هم تولیدی های مستقل دیگر در تولید آن نقش دارند. و قسمت کامپیوتر تولیدی خاص خودش و قسمت الکترونیک هم تولیدی های خاص خودش را دارا می باشند. همینطور سیمها و کابلها، پیچ و مهرها تولیدی های خاص خودشان را دارا می باشند و تولیدی باطری و تولیدی چراغ ها و لامپها و تولیدی صندل یها چرم یا پارچه و آینه، سیستم صوتی، تولیدی بدنه و رنگ آمیزی و تولیدی چرخ و لاستیک و تولیدی ترمز وغیره همه تولیدی های خاص خودشان را دارا می باشند و همه این قطعات از تولیدهای متفاوت توسط سرمایه داری که نقشه ساخت ماشین را برای فروش دارد خریداری می شود و در این پروسه که تا حدود 100% قطعات لازم خریداری شده است به تحقق ارزش اضافی 100 درصدی این تولیدات تبلور می بخشد. و در این پروسه خرید و فروش سرمایه دار ها هستند که در این معامله با هم طرفند و نه طبقه کارگر، کارگران مزد نیروی کارشان را دریافت می دارند و در بخش های دیگر تولیدات، نیازهای خود را مرتفع می نمایند.

حالا همین شکل از تولیدی های متفاوت را در مثال هواپیما که حدود 6 میلیون قطعه در آن بکار رفته توجه نمایید، نوع پیچیده کالا یست که به شکل دیگری همانند قطار و کشتی وتریلر یا کامیونها و اتوبوس مورد مصرف قرار می گیرند. به این ترتیب همه قطعات ساخته شده توسط کارخانه جات متفاوت ساخته شده و توسط خود سرمایه داران خرید و فروش می شوند و ارزش اضافی در مراحل مختلف تا عرضه نهایی شده کالا تا حدود 100% ارزش اضافیش پیشاپیش بدین طریق محقق می شود. و در مورد وسایط نقلیه کارگران و مصرف آن هر بار که برای ایاب و ذهاب یا رفت و آمد از این وسایل نقلیه هواپبما و اتوبوس و کشتی استفاده می نمایند مبلغی بابت آنها می پردازند. سرمایه دارهایی که این کالای کامل شده را همچون هواپیما مسافری یا باری یا قطار مسافری یا باری و اتوبوس مسافربری و تریلرها باری و کشتی های باری و گردشگری و غیره را خریداری کرده می دانند سرمایه شان در چرخه ایی قرار گرفته که طی مثلا بیست سال ارزش اضافی و اصل پول خود را خُرد خُرد توسط مسافران و یا انتقال بارها دریافت می دارند.

وسایل خانه گی از این بحث خارج نیستند این وسایل هم از قطعات مختلف تشکیل شده اند که چندین تولیدی در بوجود آوردن این کالا ها نقش دارند. و به همین ترتیب امروز روز کالایی نیست که نیاز کارگران را برآورده کند بدون پیچیده گی همانند نون بربری باشد که البته از این قبیل نیازها خریدهای همیشگی کارگران و اولین هاست که دائما ارزش اضافی این سرمایه گذاران بدون دردسر تحقق می یابد. خیلی از کالاها گران قیمت مثل یخچال، تلویزیون، اجاق آشپزی، بخاری، ماشین لباسشویی، فریزر، ماشین و موتور و غیره توسط کارگران می تواند بر حسب اعتبار و یا کارتهای اعتباری خریداری شوند زیرا کارگران شاید در لحظه خرید توان پرداخت کامل مبلغ را نداشته باشند. آما قابلیت پرداخت آنرا به شکل قسطی دارا می باشند. البته خیلی از این کالاها بسته به اینکه کدام کشور مقیم و قدرت خریدتان چقدر است متفاوت است. منظور اینجا استفاده از اعتبار بانکی ست که امروز روز رواج بسیار دارد. کاری که بانکها در گذشته انجام می داده اند. و دریافت کنندگان با درصدی سود آنرا پرداخت می نمودند. اعتبارات به تسریع این خرید و فروش امداد رسانی می کنند.

رُزا تفاوت کارگرانی که در کارشان و تولیدشان مصرف مستقیم شخصی ندارند را با کارگران مثلا مواد غذایی و پوشاک و وسایل خانگی و ... را نمی بیند تفاوتی که کلید حل معمای اوست. به عنوان مثال کارگران انواع و اقسام معادن همانند آهن و مس و طلا و نقره و ذغال سنگ و غیره تولیدیهای سیمان و چوب، تولیدهایی که کالاهای همچون قطار و هواپیما و کشتی های مسافربری و باربری و اتوبوسرانی و لودر و تراکتور و کمباین که از هزاران قطعه درست شده اند که یکیشان به کار روزمره ما نمی آید مثلا در تولیدی پیچ و مهره و واشر کار می کنید با اندازه و کلفتی و نازکی و شیار متفاوت در آنها. شاید 1% این پیچ و مهره ها مورد استفاده کارگران بیافتد آما 99% دیگراین پیچ و مهرها مورد استفاده سرمایه دارها در تولیدهایشان مورد استفاده قرار می گیرد. کارگران راهسازی، پل سازی و سد سازی و ... کارگران صنایع نظامی چه جت فانتوم جنگی چه توپ و تانک و بمب و موشک و فشنگ ... هم همینطور هیچ ربطی به خرید کارگران ندارند. که همه در خرید و فروش سرمایه داران ربط دارند. همچنین مقدار مصرف آهن و مس و ذغال سنگ و کلا انرژی و غیره سرمایه داران که چندین برابر از مصرف فردی کارگران است که آنرا تولید می کنند را در نظر نمی گیرد. که نمایانگر مصرف کننده گی چندین برابر بزرگتر سرمایه داران از مصرف کنندگی کارگران است مثلا مصرف ما برای مس چه مقدار است آیا حتی 1% در مقابل استفاده 99% سرمایه داران است مثلا در تولید برق ما فقط مصرف کننده خروجی آن همه مسی که سرمایه دار استفاده می کند تا برق را به کسب و کارها و محیطهای تولیدی و خانه هایمان برساند که امروز روز تعداد خانه های اجاره ایی بیشتر از صاحبخانه هاست. مقدار لوله و تیر و سیمان میله گرد و شیشه و باقی مواد ساختمانی و صنعتی و مصرف برق و گاز و ذغال سنگ در صنایع و تولیداتی و ترابری یا نقل و انتقال و محل کسب و کار و فروشگاههای سرمایه داران حداقل چندین برابر کل کارگران در استفاده انرژی و مواد مختلف می باشد. طبق آمار دولت کانادا در مصرف کل انرژی بخش صنعت 52% بخش ترابری یا حمل و نقل(زمینی ، دریایی، و هوایی) 23% و بخش منازل 13% و بخش کسب و کارها و اداری و فروشگاه ها و ... 12%. چین به همین خاطر بالاترین مصرف کننده انرژی در دنیا است چون بزرگترین تولید کننده دنیاست.

همانطوریکه گفته شد تحقق ارزش اضافی، در درجه نخست اهمیت، کالایی که به صورت نهایی کالا شود از مراحل گوناگون برای تحقق یابی نهاییش می بایست بگذرد. در هر مرحله ایی که مثلا به شکل نهایی یک ماشین برسیم می بایست بابت قطعات متفاوت یک ماشین خرید های متفاوتی از تولیدی های بسیار انجام بپذیرد همانند موتورماشین، باطری، چرخ و لاستیک، و چراغ و ترزمیشن، صندلی، و رادیو و ضبط و کامپیوتر- کنترل و غیره پولش به آن سازندگان پرداخت شود و آن سازندگان قسمتهای مختلف با فروش قطعات شان به سرمایه دار ما ارزش اضافی خود را متحقق کرده اند. آما توجه که کارگران از این کالاها تا مرحله نهایی آن کالا در خرید آنها نقشی ندارند و آن دستمزدها که دریافت کرده اند تنها بعد از نهایی شدن آن کالاها می تواند وارد صحنه شوند. آما خریدار این قطعات یعنی سرمایه دار انتهایی با یکی کردن این قطعات ماشینی می سازد که از دو بخش تشکیل شده، بخش بزرگتر آنرا سرمایه ثابتش را تشکیل می دهد و بخش کوچکتر را سرمایه متغیری ست که مزد کارگران را تشکیل می دهد. اگر سرمایه متغیر را نسبت به سرمایه ثابت ده درصد بگیریم فقط با فروش ده درصد تولید ماشین این ارزش اضافی بدست آمده از نیروی کار کارگران متحقق می شود. یعنی با این حساب اگر صحبت سر تحقق ارزش اضافی ست تا اینجا کل ارزش اضافی مربوط به این کالا متحقق شده است.

 آما حالا می بایست به تحقق کامل همه سرمایه ثابت طبقه سرمایه دار توجه مبذول داریم. همانطوریکه گفتیم زمانیکه کارگران قطعات متفاوت این ماشین را در تولیدیهای دیگر تولید کرده اند. سرمایه دار آخری همه آن تولیدات را خریداری می نماید و ارزش اضافی همه آن تولیدات را محقق می سازد. دستمزدهاییکه که در دست کارگران توسط این تقریبا 90% تولیداتی ها قرار می گیرد در این تولیدها و تولیداتش خرج نمی شوند. این دستمزدها همه باهم به انضمام تولیدیهای خارج از این تولیدات قطعات ماشین که دستمزدهایشان در خرید آن تولیدات مثل مس، آهن و ذغال سنگ، هواپیما، کشتی، تریلر، تراکتور و کمباین، توپ و تانک و موشک و جت، پل و سد و راه ... مصرف نمی شود خیلی راحت می توانند کالای نهایی شده سرمایه دار ما را که ماشین تولید کرده یا وسایل خانگی و مواد غذایی و بنزین و گاز و غیره را بدون هیچ دردسری بخرند. می بینیم در این پروسه تحقق ارزش اضافی نه به کشورهای ماقبل سرمایه داری نیازی هست و نه در داخل کشور نیازی به خرید این جوامعه بدوی وجود دارد.

جوینده

15 جولای 2023 --- 24تیر 1402

البته در پی گسترش بیشتر این متن در فکر اضافه نمودن نقل قولهایی از مارکس و بخارین و پانه کوک و دیگران بودم که ترجیح دادم در یک برنامه دیگر به این کار تکمیلی بپردازم.

/[https://knowhow.napaonline.com/how-many-parts-are-in-a-car](https://knowhow.napaonline.com/how-many-parts-are-in-a-car/)

To make things fun, we’ll use the example of the Boeing 747, a full-size jumbo jet. How many parts have to work to take off in a plane this big? The answer is roughly **6** million individual parts. Suddenly, that 30,000-part car looks relatively simple.

**ترجمه: برای اینکه موضوع سرگرم کننده باشد، از نمونه بوئینگ 747، یک جت جامبو کامل مورد مثال قرار می دهیم برای پرواز هواپیمای به این بزرگی چند قطعه لازم است؟ پاسخ تقریباً 6 میلیون قطعه جداگانه است. ناگهان آن ماشین 30000 قطعه ای نسبتاً ساده/کوچک به نظر می رسد.**

[**https://www.cer-rec.gc.ca/en/data-analysis/energy-markets/provincial-territorial-energy-profiles/provincial-territorial-energy-profiles-canada.html**](https://www.cer-rec.gc.ca/en/data-analysis/energy-markets/provincial-territorial-energy-profiles/provincial-territorial-energy-profiles-canada.html)

**According to Canadian government statistics, the total energy consumption, of the industry sector 52%, the transportation sector (land, sea, and air) 23%, the residential sector 13%, and business and administrative sector and stores are 12%.**

**ترجمه: طبق آمار دولت کانادا، کل مصرف انرژی در بخش صنعت 52 درصد، بخش حمل و نقل (زمینی، دریایی و هوایی) 23 درصد، بخش مسکونی 13 درصد، و بخش تجاری و اداری و فروشگاه ها 12 درصد است.**

